

بسمه تعالی

مجموعه انیمیشنی

نام طرح : آبتین و دوست جدیدش

مخاطب : کودک

تعداد : 52 قسمت

زمان هر برنامه: 11 دقیقه

طراح: مریم روحبخش

خلاصه طرح :

آبتین پسر بچه ای است که همراه مادر بزرگش در خانه ای روستایی زندگی می کند. آبتین قبلاً همراه پدر و مادرش ساکن شهر بوده اما طی حادثه ای پدر و مادرش را از دست داده است. او افسرده به نظر می رسد و دوست ندارد توی روستا باشد او می خواهد باز به شهر برگردد اما پس از یک اتفاق عجیب و خارق العاده می تواند «خوخو» را ببیند. اندازه خوخو نصف یا کمی کوچکتر از نصف آبتین، کاراکتری تخیلی و دوست داشتنی است. خوخو توانایی های خاصی دارد و می تواند خود را مرئی و نامرئی کند. در واقع او مراقب آبتین است اما کارهای احمقانه زیاد انجام می دهد. به همین خاطر بیشتر مواقع قضیه برعکس است و آبتین، خوخو را متوجه کارهای بدش می کند. آبتین کم کم با خوخو دوست می شود و عاشق زندگی روستایی. قرار است طی 52 قسمت ماجراهایی از خوخو و آبتین ببینیم. در نهایت در قسمت آخر، آبتین اولین روزی که به مدرسه می رود وظیفه خوخو به پایان می رسد و از آبتین خداحافظی کرده و غیب می شود.

هدف از ارائه این طرح سرگرمی، آموزش آموزه های اخلاقی در قالب داستان های جذاب و معرفی فرهنگ بومی مناطق روستایی استان می باشد.

### شخصیت های اصلی:

**آبتین:** کاراکتر محوری داستان است. او کودکی حدوداً 6 ساله است که همراه مادر بزرگش در خانه ای روستایی زندگی می کند. آبتین قبلاً همراه پدر و مادرش ساکن شهر بوده اما طی حادثه ای پدر و مادرش را از دست داده به همین علت، اوایل کمی افسرده به نظر می رسد و دوست ندارد روستا زندگی کند. اما کم کم حالش خوب می شود و عاشق روستای مادر بزرگ.

**خوخو:** همان لولو خورخوره، لولو، خوخان و ... است که در فرهنگ های مختلف نام متفاوتی دارد. اندازه او نصف یا کمی کوچکتر از نصف آبتین، کاراکتری تخیلی و دوست داشتنی. خوخو توانایی های خاصی دارد و می تواند خود را مرئی و نامرئی کند. طبق گفته خودش وظیفه مراقبت از آبتین را دارد اما کارهای احمقانه زیاد انجام می دهد. مثل بچه شلوغی که ندانسته مرتکب کارهای اشتباه زیادی می شود. برای همین در عمده موارد قضیه بر عکس می شود و این آبتین است که مراقب رفتاری اوست و باعث می شود کارهای اشتباه خوخو اصلاح شود.

**مادر بزرگ:** مادر بزرگ آبتین، پیرزنی مهربان و دلسوز که نگران آبتین است و هر کاری لازم باشد برای خوشحالی آبتین انجام می دهد. او در خانه ای کاهگلی با حیاطی بزرگ همراه آبتین زندگی می کند. چند مرغ و خروس و گوسفندی و بره ای هم دارد.

**پسر همسایه:** کمی بزرگتر از آبتین است که پس از آمدن آبتین به روستا با او دوست می شود.

## قسمت اول

آبتین حدودا شش ساله، همراه مادر بزرگش داخل مینی بوسی نشسته است. مینی بوس در جاده روستایی پیش می رود. نم نم باران می بارد. آنها به روستای مادر بزرگ می رسند (روستایی کوچک در دل کوهستان) و پیاده می شوند. باران شدید شده است ناگهان رعد و برق می زند و دستی شفاف وحشت زده مچ دست آبتین را می گیرد. آبتین دست شفاف را می بیند اما آن دست دوباره غیب می شود. آبتین احساس می کند خیالاتی شده است. مادر بزرگ و آبتین به خانه نزدیک می شوند. آبتین پسر همسایه را می بیند که از پشت پنجره برای آبتین لبخند می زند و دست تکان می دهد. آبتین بی اعتناست اما مادر بزرگ به جای آبتین با لبخند جواب پسر همسایه را می دهد.

خانه مادر بزرگ، خانه ای کاهگلی با حیاطی بزرگ است. فردا صبح، باران بند آمده داخل حیاط چند مرغ و خروس و گوسفندی همراه بره اش دیده می شود. مادر بزرگ گوسفندش را به چرا می برد و آبتین به اصرار خود در خانه می ماند. آبتین داخل خانه خوخو را به حالت شفاف و سایه مانند می بیند، خوخو کوچکتر از آبتین است. آبتین متعجب و دقیق می شود اما دیگر چیزی نمی بیند. آبتین به حیاط می رود و کمی در حیاط مرغ و خروس ها و گوشه و کنار حیاط را نگاه می کند. ناگهان دوباره متوجه حضور خوخو می شود. اینبار سریع دنبال او می رود که او را بگیرد. خوخوی نیمه شفاف وحشت زده با تمام سرعت بی هدف فرار می کند. آبتین دنبال اوست و با سرعت دنبال او می دود. پسر همسایه که کمی بزرگتر از آبتین است داخل کوچه باغ با آبتین روبه رو می شود. آبتین با دیدن او خود را جمع و جور می کند. با او سلام علیک می کند اما هواسش به اطراف است اما به روی خود نمی آورد که دنبال چیزی بوده. پسر همسایه، آبتین را به خانه می آورد. آنها در حیاط خانه مادر بزرگ با هم بازی می کنند تا مادر بزرگ برگردد. انگار آبتین چیزی را که دیده بود فراموش کرده است او شب راحت می خوابد.

صبح زود هنوز آبتین بیدار نشده است گوشه اتاق او، خوخو موجود کوچک جذاب در حال نرمش و ورزش است. آبتین به صدای خوخو بیدار می شود و او را می بیند: تو کی هستی؟ ... آبتین از دیدن او یکه می خورد و او از اینکه آبتین او را می بیند. خوخو خود را معرفی می کند و می گوید که نامش خوخو است اما خیلی ها اشتباهی به او لولو خورخوره و خوخان و لولو می گویند و از اینکه او را به اسم خودش نمی خوانند ناراحت است. آنها بعد از کمی صحبت با هم آشنا می شوند.

## قسمت دوم

آبتین دوست ندارد خوخو در خانه و اتاق او زندگی کند و از خوخو می خواهد که آنجا را ترک کند و جای دیگری برای خود پیدا کند. خوخو هم می گوید او مامور مراقبت از آبتین است و نمی تواند این ماموریت را رها کند وگرنه مجازات می شود. از طرفی این مشکل مبین است که او را می بیند او از دید همه می تواند خود را نامرئی کند اما از دید آبتین نمی تواند. حین بحث ها خوخو متوجه می شود تقصیر خودش است ، خوخو ها هر کس را بگیرند نمی توانند خود را از او پنهان کنند و خوخوی آبتین هنگام رعد و برق وحشت کرده و آبتین را گرفته است.

تا شب خوخو همراه آبتین هرجا می رود هست و گه گاهی کارهای عجیب می کند. مثلا سوار خروس مادر بزرگ می شود و دور حیاط را می تازد. آبتین عصبانی می شود و از خوخو می خواهد سریع پیاده شود و خروس را اذیت نکند. خوخو اهمیت نمی دهد خنده کنان به کارش ادامه می دهد. آخر سر آبتین او را گرفته و از خروس پیاده می کند و با عصبانیت در مورد اینکه نباید حیوانات رو اذیت کنیم به خوخو توضیحاتی می دهد...

عصر مادر بزرگ به خانه می آید او خوخو را نمی بیند و خوخو به راحتی در کنار مادر بزرگ این ور و آن ور می رود. آبتین سوالاتی راجع به خوخو از مادر بزرگ می پرسد و اینکه کسی تا حالا خوخو را دیده است؟ مثل اینکه پدر بزرگ مادر بزرگ می گفته وقتی که خیلی کوچک بوده او خوخو را دیده است اما مادر بزرگ هیچ وقت باورش نشده که اصلا خوخو وجود دارد.

شب خوخو و آبتین با هم بحث می کنند و آبتین با قاطعیت می گوید که او نیازی به مراقبت ندارد. خوخو می گوید باید آبتین را ترک کند چون وقتی آبتین محافظت او را نمی پذیرد پس ماموریتش شکست خورده و او خود برای مجازات سختی آماده می کند. آبتین اعتراف می کند در کنار خوخو به او خوش گذشته با شرایطی قبول می کند که خوخو کنار او بماند.

### قسمت سوم

خوخو به پاس قدردانی از اینکه آبتین او را قبول کرده، کلی اسباب بازی برای او می آورد. او این کار را مثل جادو انجام می دهد. ناگهان کلی اسباب بازی دور و بر آبتین می ریزد. آبتین خوشحال می شود و با لذت با اسباب بازی های جدیدش بازی می کند.

فردا پسر همسایه آبتین را صدا می زند تا با او کمی بازی کند. پسر همسایه، آبتین را می برد و جاهای مختلف روستا را به او نشان می دهد. خوخو نیز همراه آنهاست و باز خوخو کارهای عجیبی می کند که آبتین را عصبانی می کند. مثلاً خوخو برای بچه ای که بغل مادرش است شکلکی در می آورد و بچه گریه می کند و خوخو می خندد. آبتین اولش متعجب می شود و می پرسد مگه بچه او را می بینید؟ خوخو می گوید هرکسی را خودم بخوام مرا ببیند، می بیند. آبتین عصبانی می شود از او می خواهد دیگر چنین کاری نکند. پسر همسایه هم می بیند آبتین با خود حرف می زند. او تعجب می کند اما چیزی نمی گوید. آبتین هم وقتی تعجب او را می بیند لبخندی مصنوعی می زند و سعی می کند خوخو را نادیده بگیرد. خوخو اینبار از مغازه ای خوراکی کش می رود. آبتین عصبانی چشم غره ای می رود و اشاره می کند خوخو آن را برگرداند. خوخو خوراکی را بر می گرداند.

آنها آخر سر بالا ترین نقطه ده می روند و منظره زیبای اطراف را تماشا می کنند. مادر بزرگ را می بینیم که با گوسفند و بره اش از دور می آید.

شب- آبتین، خوخو را باز خواست می کند و از او می خواهد بگوید این اسباب بازی ها را از کجا آورده. خوخو اعتراف می کند که آنها را از وسایل بچه های همسایه برداشته است، آنها وسایلی هستند که صاحبانشان دوستشان ندارد. آبتین از خوخو می خواهد تا فوراً آنها را برگرداند چراکه حتی اگر کسی وسایلش را دوست هم نداشته باشد ما نمی توانیم بدون اجازه با آن دست بزنیم. اسباب بازی ها از اتاق آبتین غیب می شوند.